

عقیده‌ام. ولی اگر کسی نادرستی آنرا ثابت کند، بنده خود نخستین کسی خواهم بود که سر به پای نظر درست خواهم نهاد، وگرنه باید آنرا به همین صورت که در دستنویس اساس هست باقی گذاشت و از روی هوس نظرآزمایی و تفتنِ واژه‌یابی، بیسوده به متن ورزفت. و اما شرکت در مباحث تصحیح متون کهن فارسی دارای شرایطی است، نخستین شرط آن تسلط نسبی است بر مسائل فنی زبان فارسی کهن عموماً و زبان اثر مورد بحث به‌ویژه. و دیگر جدا داشتن آرای مردم‌پسند و امروزین از مباحث فنی و نگهداشتن معیارها و نشکستن مرزها.

آقای باقر پرهام مقاله خود را با این جمله به پایان برده‌اند: «... ما سر نخ همین تناقضها را گرفتیم تا بتوانیم سند تاریخی — یعنی دستنوشته‌های موجود شاهنامه — را به گفته فوکو، در مسیر رگ و پسهایی که در خود آنها نهفته بود برش دهیم و ببینیم خواب اصلی تارهای تفکر فردوسی در چه جهت است.»

در این جملات روشنفکرانه، چقدر ساده‌نگری نهفته است به وصف درنیاید! با یک چنین روشی، تنها چیزی که می‌توان در مسیر رگ و پسهایی یک اثر برش داد، بریدن رگ و پسهایی آن است و بس!

بنده این نوشته را به پایان می‌برم با این امید ضعیف که آقای پرهام را از خود پر نرنجانده باشم، و این درخواست از ایشان که در این نوشته تنها با چشم محبت به شاهنامه بنگرند که رشته پیوند همه ماست.

باقر پرهام

درباره «گناه از کیست؟ از فوکو!»

دلایل قوی باید و معنوی نه رگهای گردن به حجت قوی  
مدیر ارجمند ایران‌شناسی به من تکلیف کرده‌اند که پاسخ من به مقاله آقای دکتر  
خالقی مطلق «حداکثر از ۲ الی ۳ صفحه نباید تجاوز کند.» پس می‌کوشم فقط به رؤس  
مسائل طرح شده بپردازم.

۱ - آقای دکتر خالقی نوشته‌اند:

آقای باقر پرهام در مقاله «نخستین فکرت، پسین شمار» و نیز در مقاله

دیگری با عنوان «روشهای تصحیح نسخه‌های خطی و خواندن متن» (با نگاه فردوسی، نشر مرکز، ۱۳۷۳) خواسته‌اند نشان بدهند [روشهایی که تاکنون در تصحیح متون فارسی کلاً و شاهنامه به‌ویژه به‌کار رفته‌اند نادرست‌اند بلکه باید متون را به‌بیروی از نظریات میشل فوکو به کمک «منطق خود شعر یا منطق خود اثر» تصحیح کرد.] (تاکیدها همه جا از من است).

در هیچ‌جای مقاله «نخستین فکرت، پسین شمار» چنین سخنی گفته نشده است. فقط در گفتار نخست کتاب با نگاه فردوسی ست که من به موضوع روشهای تصحیح نسخه‌های خطی متون به‌طور کلی و شاهنامه به‌طور اخص پرداخته و سه روش معمول را برشمرده‌ام. اما همان‌جا به‌صراحت گفته‌ام روش دوم، یعنی «اساس قرار دادن یک یا چند نسخه معتبر و قدیمی در متن؛ مقایسه و مقابله آنها با هم و با دیگر نسخه‌های مهم موجود برای برگزیدن صورت صحیح کلمه یا بیت، و حذف موارد الحاقی و اضافی و ضبط دقیق و منظم همه نسخه‌بدلها در حاشیه» معتبرتر از همه روشهاست (با نگاه فردوسی، صفحات ۱۵ و ۱۶). و به‌دنبال مطلب، با استناد به نکاتی از فوکو، اضافه کرده‌ام که برای حل برخی از دشواریهای معنوی متن، اتکاء صرف به روش مذکور نمی‌تواند کافی باشد و در مواردی چاره‌ای نخواهیم داشت که از چارچوب عینیت اسناد، یعنی دستنوشته‌های موجود، خارج شویم و از منطق خود شعر یا منطق خود اثر مدد بگیریم. برای این‌گونه موارد هم چند مثال از شاهنامه آورده‌ام. حال حرف بنده را با آن چیزی که آقای دکتر خالقی به‌صورت مجرد بی‌ارتباط به‌متن از قول من نقل کرده‌اند مقایسه بفرمایید و ببینید که تفاوت از کجاست تا به کجا. من انتظار داشتم که دانشمند مشهوری چون آقای دکتر در نقل سخن دیگری با احتیاط و احساس مسئولیتی بیشتر از این عمل کند زیرا این‌گونه دست و دل بازی در نقل دلخواسته و غلط‌انداز سخن دیگران با هیچ قاعده علمی سازگار نیست.

۲- من بیت ۶۴ از دیباجه چاپ ایشان را به‌صورت زیر خوانده‌ام: «ز راه خرد بنگری اندکی / که مردم به‌معنی چه باشد؟ یکی\* آقای خالقی می‌گویند این قراءت غلط است. و آن‌گاه، چنان‌که گویی کشف بزرگی کرده باشند، اضافه می‌کنند که واژه «یکی» در فارسی کهن و زبان شاهنامه به‌معنای «لختی» و «یک بار» است و من گویا

\* شاید حتی صورت درست قراءت این بیت باید چنین باشد: «ز راه خرد بنگری اندکی / که مردم به‌معنی چه

باشد؟ یکی؟» ولی این مطلب عجلانه تغییر در بحث ما نمی‌دهد.

این معنای کهن را نمی‌شناختم و آن بیت را غلط خوانده‌ام. حتی یک لحظه هم به خاطر ایشان خطور نکرده است که شاید من دلیل دیگری، مهتر از این مآله، برای این طرز قراءت بیت نامبرده داشته‌ام. برای آن که این دلیل بر ایشان و بر خوانندگان ارجحند روشن شود قاجار باید همان بیت را با ابیات پیشین آن از چاپ آقای خالقی (اما به صورتی که من پیشنهاد کرده‌ام) نقل کنم:

- |    |                               |                                |
|----|-------------------------------|--------------------------------|
| ۶۰ | چو فرجام شد مردم آمد پدید     | شد این بندها را سراسر کلید.    |
| ۶۱ | سروش راست بر شد چو سرو بلند   | به گفتار خوب و خرد کاربند؛     |
| ۶۲ | پذیرنده هوش و رای و خرد       | مرو او را دد و دام فرمان برد.  |
| ۶۳ | ز راه خرد بنگری اندکی         | که مردم به معنی چه باشد؟ یکسی. |
| ۶۴ | مگر مردمی خیره‌خوانی همی      | جز این را نشانی ندانی همی.     |
| ۶۵ | تو را از دو گیتی برآورده‌اند. | به چندین میانجی پرورده‌اند.    |
| ۶۶ | نخستین فکرت پسین شمار         | تویی، خویشتن را به بازی مدار.  |

اگر بیت را به صورتی که آقای دکتر خالقی آورده‌اند (ز راه خرد بنگری اندکی / که معنی مردم چه باشد یکی) بخوانیم و از آن این طور بفهمیم: «یک بار از راه خرد اندکی دقت کن که معنی مردم چیست»، تکلیف تعبیر «جز این» که در بیت بعدی آمده است چه می‌شود؟ جز کدام چیز؟ فردوسی در بیت ۶۳ سؤالی کرده و جواب سؤالش را هم گویا در همان جا داده است، و گرنه در بیت ۶۴ نمی‌گفت اگر به همین نشان اکتفا کنیم مردمی را امری سرسری و خیره‌گرفته‌ایم؛ مردمی از حد این نشان بالاتر است، الخ. در تعبیر «جز این»، کلمه این اشاره به نزدیک است و باید به بیت قبلی برگردد، یعنی مصداق «جز این» را باید در همان بیت ۶۴ بیابیم. این منطقی خود شعر است. اما اگر بخوایم این اشاره نزدیک را اندکی دورتر ببریم حداکثر می‌توانیم به بیت‌های ۶۲ یا ۶۱ برسیم و نه بیشتر. یعنی باید مطابق مضمون بیت ۶۴ و به استناد تعبیر «جز این» - مفاهیم طرح شده در بیت‌های ۶۲ و ۶۱ را - به‌رغم تأکید دوباره فردوسی بر اهمیت فکرت در بیت ۶۶ - نفی کنیم و بگوییم صرف داشتن هوش و رای و خرد، و تسلط بر دد و دام، برای بیان گوهر معنای آدمی کافی نیست زیرا آدمی برکشیده دو جهان و خلاصه کائنات است. در این صورت می‌توان واژه «یکی» را به همان معنای کهن «لختی» به کار برد و بیت ۶۳ را به همان صورتی خواند که آقای خالقی خوانده‌اند. ولی،

۳- اولاً، چنان که گفتم، این روایت، یعنی نفی مضامین ابیات ۶۲ و ۶۱، با تأکید فردوسی بر اهمیت فکرت در بیت ۶۶ منافات دارد؛ ثانیاً، این امر کمکی به آقای دکتر

خالقی در توجیه پذیرفتن نحوه ضبط بیت ۶۶ در نسخه فلورانس نمی‌کند؛ زیرا در این حالت، بیت ۶۶ را باید مطلقاً به همان صورتی خواند که در نسخه‌های ۸۹۱ و ۸۹۴ آمده است: «نخستینِ فکرت، پسینِ شمار / تویی خوشتن را به بازی مدار»؛ ثالثاً، موضوع «جسم و زندگی حیوانی خور و خواب» که آقای دکتر معلوم نیست از کجا آورده‌اند و می‌خواهند به مجموعه ابیات ۶۱ تا ۶۶ بچسباند به کلی منتفی می‌شود. منظور این است که مسأله من، مسأله هر محقق، در ارتباط با مجموعه ابیات ۶۱ تا ۶۶ به صورتی که در چاپ آقای دکتر خالقی آمده‌اند مسأله‌ای جدی‌ست و این مسأله جدی تفکر را نمی‌توان آن‌چنان سرسری گرفت که آقای دکتر خالقی پنداشته‌اند به یک اشاره قلم در طرح معنای قدیمی واژه «یکی» می‌شود آن را خاتمه یافته تلقی کرد و دهان هر معترضی را بست.

۴- آقای دکتر می‌گویند «سر به زیر بودن درختان» در بیت ۵۱ - که ما آن را الحاقی دانسته‌ایم چون درختان به تصریح فردوسی سر به بالا هستند نه سر به زیر - معنای مجازی دارد و باید به مفهوم «مطیع بودن» و «پابست بودن» درختان فهمیده شود. این دیگر جواب نیست، به شوخی بیشتر شبیه است. اگر قرار بود فردوسی بر «پایند بودن درختان» تاکید کند - که در بیت ۵۲ کرده است - خوب در همین بین هم می‌کرد و توانایی اش را هم داشت که راجع به پای درختان حرف بزند نه درباره سر آنها! از سوی دیگر، اگر «سر به زیری» بیت ۵۱ به معنای «مطیع بودن» خاصیت هر درخت و گیاه به طور کلی باشد که آقای دکتر با اتکاء به «جهانشناسی کهن» آن را اعلام داشته‌اند پس چرا فردوسی در بیت ۴۷ گفته است «سر رستنی سوی بالا کشید». مگر درخت رستنی نیست؟ این چه جور خاصیتی‌ست که یک جا سر به زیر می‌شود و دو سطر بعدتر سر به بالا؟ یا چرا در بیت ۶۱ گفته است: سرش راست برشد چو سرو بلند؟ مگر سرو درخت نیست، و مگر مطابق تفسیر آقای دکتر قرار نبوده این درخت سر به زیر یعنی مطیع باشد؟ پس این سرو چرا سرش راست شده؟ همان زرافه‌ای که خود مطرح کرده‌اند مگر جانور نیست و قرار نبوده مطابق جهانشناسی کهن سر به زیر و مطیع باشد؟ ایشان خودشان گردن دراز و سر بلند او را به رخ بنده کشیده‌اند؟! ملاحظه می‌فرمایید که «نگرش سویکتیو» چه کاری دست آدم می‌دهد؟!!

۵- مرقوم فرموده‌اند:

شرکت در مباحث تصحیح متون کهن فارسی دارای شرایطی است. نخستین شرط آن تسلط نسبی‌ست بر مسائل فنی زبان فارسی کهن عموماً و زبان مورد

بحث به ویژه. و دیگر جدا داشتن آرای مردم پسند و امروزین از مباحث فنی و نگه داشتن معیارها و نشکستن مرزها.

من مدعی شرکت در مباحث تصحیح متون کهن نیستم چون کار و تخصص من این نیست. هدف من بررسی شاهنامه از دیدگاه جامعه‌شناسی برای شناخت اصول و مبانی خرد سیاسی در ایران است. فکر کرده‌ام بهترین نسخه تصحیح شده شاهنامه عجلاله نسخه آقای دکتر خالقی است و این اعتقاد خودم را هم در همان مقاله مربوط به بررسی نسخه‌های خطی گفته‌ام (با نگاه فردوسی، ص ۴۶). گیرم در جریان کار خودم به پرسشهایی برخورده‌ام که نسخه آقای دکتر پاسخگوی آنها نبوده. و مثل هر اهل تفکر دیگری بهتر دیده‌ام این گونه پرسشها را — همراه با استباطهای خودم — با ایشان و دیگر صاحب نظران در میان بگذارم تا کار تحقیق در شاهنامه از هر جهت — از جمله از جهت تصحیح متن که تخصص آقای دکتر است — شاید گامی جلوتر برود. آنچه را که آقای دکتر در مورد شرایط لازم برای متخصصان تصحیح متون گفته‌اند من نیز قبول دارم، و قبول دارم که آقای دکتر — عجلاله و در مقیاس علمای ایرانی — خود یکی از بهترین این گونه متخصصان هستند. و به همین دلیل همواره از ایشان با احترام یاد کرده‌ام. اما اگر ایشان به این دلایل و به استناد آشنایی خاصی که با متون کهن زبان فارسی دارند می‌پندارند که هر چه گفته‌اند و می‌گویند حجت کامل است و همگان باید بی‌چون و چرا بپذیرند سخت در اشتباه هستند. محقق تابع اندیشه و وجدان تحقیق خویش است نه مرعوب نام و شهرت یا دل بسته خوش آمد دیگران. من با بررسی صورتهای متفاوت بیت ۶۶ در چاپ ایشان و تفکر درباره آنها به همان نتایجی رسیده‌ام که نوشته‌ام. می‌گویم فردوسی گفته است: «تو را از دو گیتی برآورده‌اند / به چندین میانجی پیروده‌اند». برآورده شده بودن از دو گیتی به کمک چندین میانجی — اگر بنا را بر مستندات دلخواسته نگذاریم و به منطق خود متن توجه کنیم — معنایش روشن است. می‌پرسم این انسانی که در روی زمین زندگی کرده است و می‌کند و شاید تا قرنهای دیگر هم بکند چگونه ممکن است به گفته آقای دکتر پرورده دو جهانی باشد که یکی جهان خود اوست و دیگری قرار است پس از مرگ او تازه برای وی تحقق بیابد؟ خردی که به گفته ایشان پیش از انسان به هستی درآمده و رستاخیزی که پس از مرگ آدمی قرار است برای او پیش بیاید چگونه میانجی پرورده شدن انسان شده‌اند؟ به استناد چه چیزی در آیات ۶۱ تا ۶۶ می‌شود ادعا کرد که «مقصود از آفرینش این جهان و آن جهان انسان است»؟ ولی آقای دکتر به جای پاسخ منطقی به پرسشهای من مرا متهم می‌کنند که می‌پندارم

«فردوسی اعتقاد به بندگی در برابر خداوند و بقای روان و روز رستاخیز و بررسی کارهای نیک و بد و پاداش بهشت و جزای دوزخ نداشته است» و رسماً و با جرأت تمام می‌نویسند که من از نحله «دهریون خیامی» و «انسان محورهای فرهنگ غربی» ام. گیرم که چنین باشم، این که جواب پرسشهای من نیست. هر آدم آشنا به خواندن و نوشتن فارسی که شاهنامه را بگشاید در همان چند بیت آغاز کتاب می‌بیند که فردوسی به نام خداوند جان و خرد سخن گفته — خداوندی که آفریننده جهان است و جان و خرد آدمی را می‌سجد و به همین دلیل جان و خرد و اندیشه سخته آدمی قادر به شناختن کامل ذات او نیست و فقط باید به هستی‌اش خستو شود و ایمان بیاورد و از گفتار بیسوده دست بکشد. فردوسی همه اینها را در همان آغاز کتاب گفته است. با این توصیف من چگونه می‌توانم نسبت به این حقایق بی‌اعتنا بمانم و چنان که آقای دکتر خواسته‌اند وانمود کنند فردوسی را کافر و خداشناس و نامعتقد به سرای دیگر معرفی کنم؟ ادعای آقای دکتر مستند به چه مأخذی است و آیا ایشان قبول دارند که عنوان کردن سخن بی‌مأخذ هم حدی دارد؟

در پایان گفتار به یک اشاره بس کنم و بگذرم. اعتقاد به خدا و سرای دیگر و مسؤولیت آدمی با نپذیرفتن بخش مهمی از احکام شرایع هیچ‌گونه منافاتی ندارد. سخن بر سر دو چیز متفاوت است. آدم ممکن است «خداشناس و معتقد به سرای دیگر» باشد اما مثلاً نپذیرد که بشر را از مثنی خاک آفریدند و همه ویژگیهای ذاتی او را یکباره در وی به ودیعت نهادند. بلکه برعکس، معتقد باشد که بشر موجودی تکامل یافته در سلسله آفرینش موجودات است و بعد از همه آنها پدید آمده است. آن قضیه مثنی خاک یک اسطوره مذهبی است و این روند تکاملی موجودات زنده یک حقیقت علمی. هر کدام اینها بشأن و مقام خودش را دارد و نباید با هم مخلوط شود. آیا چنین بحثی را با سعه صدر و بینش علمی باید پذیرا شد یا آن که برعکس با چباق تکفیر به سراغ گوینده‌اش رفت؟ من انتظار داشتم پاسخ آقای دکتر خالقی — که عمری را در موطن کانت و هگل به تدریس و تحقیق در یکی از دانشگاههای معتبر آن خطه گذرانده‌اند — به چنین سوالی پاسخ نخست باشد.

۳۰ ژوئن ۱۹۹۵ / فرانسه، کیرتی